

قرآن و زبان عرب

بخش اول



◀ مرحوم دکتر سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی ▶

اشاره

با کمال تأسف در آخرین مراحل حروف‌چینی این مقاله باخبر شدیم که نویسنده گرانمایه استاد دکتر سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی دعوت حق را اجابت کرد و روی در نقاب خاک کشید. این استاد و ادیب ارزشمند از نواده‌های مرجع دوران‌دیش و پرآوازه تشیع مرحوم میرزای شیرازی بود. وی فرزند مرحوم آیت‌الله سیدمحمدحسین فرزند آیت‌الله آقامیرزا علی شیرازی پسر میرزای بزرگ بود که در سال ۱۳۰۷ هـ.ش در نجف اشرف متولد شد و پس از طی دوره تحصیلات ابتدایی و متوسطه در مدرسه ایرانیان و تحصیل علوم اسلامی (صرف، نحو، معانی، بیان، منطق، فقه و اصول) به ایران مراجعت کرد و به اخذ درجه لیسانس در رشته ادبیات عرب و علوم تربیتی و قضائی از دانشگاه تهران نائل شد و در سال ۱۳۳۶ به قاهره عزیمت کرد و فوق‌لیسانس را در رشته زبان و ادبیات عرب از دانشگاه قاهره دریافت کرد و چندین سال در آن دانشگاه به تدریس زبان و ادبیات فارسی برای دانشجویان رشته زبانهای شرقی پرداخت. وی پس از مراجعت به وطن درجه دکتری در همین رشته را اخذ کرد و تا آخر عمر پربرکت خود به تدریس در دانشکده‌های مختلف اشتغال داشت.

دیگر فعالیت‌های مرحوم دکتر آیت‌الله‌زاده شیرازی عبارت بود از:

۱. عضویت دائم در هیأت مؤلفین لغت‌نامه دهخدا، از سال ۱۳۴۳ و تألیف و تدوین در حروف، ش، د، ب، م، گ.
 ۲. تألیف کتابهای متعدد از جمله الصرف و النحو و القراءة، فرهنگ اصطلاحات روز، الزمخشری اللغوی و الزمخشری المفسر که برخی از آنها با همکاری دیگر اساتید انجام یافته و منتشر شده است.
 ۳. تألیف مقالات متعدد به زبان عربی و فارسی که در مجلات مصر و ایران انتشار یافته است، مانند «الصلوات الثقافیه بین مصر و ایران»، «عرض للاتجاه اللغوی فی تفسیر التبیان»، «اللغة و النزعة الاعترزالیة فی تفسیر الکشاف»، «جغرافیای تاریخی شیراز»، «فکر اسلامی در اسپانیا یا اندلس»، «تحقیقی در انساب عرب»، «بررسی منابع الکتاب سیبویه»، «ادبیات تطبیقی»، «نظام حکومت و مدیریت در اسلام»، «مدخلی بر ادبیات مقایسه‌ای» و ...
- سرانجام این استاد وارسته پس از عمری تحقیق و تدریس و خدمت به جامعه علمی و ادبی کشور در شهریورماه ۱۳۷۹ به سرای باقی شتافت، یادش گرامی باد.

پیشگفتار

این پیوند برای آینده زبان عرب و برای گسترش و رونق آن حیات بخش بود.

نتایج این پیوند این بود که زبان عرب را ارجمند گردانید و آن را زبان دین و دانش و فرهنگ کرد. قوم عرب یعنی، همان بدوی‌ها و شهرنشین‌های حجاز زبان خود را در ضمن فتوحات اسلامی به دورترین نقاط دنیا بردند و آن را به عنوان زبان طبقه حاکم

بی‌گمان شگفت‌انگیزترین حادثه‌ای که برای زبان عرب روی داد و در سرنوشت این زبان اثر عمیق گذاشت، ظهور دین مبین اسلام بود. از زمان ظهور اسلام که خاتم‌الانبیاء حضرت محمد(ص) نخستین آیه‌های قرآن را به زبان عربی مبین بر قوم خود تلاوت فرمود، پیوندی ناگسستنی میان زبان عربی و اسلام متعقد شد.

به کرسی نشانند.

زبان عربی پس از سال ۷۰۰ میلادی در اوج قدرت قرار گرفت. از غرب تا اسپانیا و از شرق تا اواسط آسیا راه یافت و در بسیاری از سرزمین‌ها جای زبان‌های یومی را اشغال کرد. زبان عربی با سقوط حکومت امویان نه تنها رو به انحطاط نرفت بلکه در دوره طلایی - وصفی که مورخان ادب عرب به یکی از ادوار حکومت عباسی می‌دهند - به غایت شکوفایی و بالندگی رسید. فروپاشی عباسیان نیز از مقام و منزلت این زبان نکاست.

در زمان صفاریان و سامانیان و سلاجقه هم که زبان فارسی دری در ایران احیا گردید و زبان رسمی دولتمردان شد و آثار هنری ارزنده و والایی در آن پدید آمد، زبان عربی، زبان حکمت، کلام و فلسفه بود. مصریان زبان بومی خویش (قبطی) را پس از اسلام رها کردند و به زبان عربی روی آوردند و در این زمینه آن قدر پیش رفتند که پس از جنگهای صلیبی و حمله مغول نقش احیاءکننده زبان عربی را به عهده گرفتند و دانشمندان و متفکران برجسته‌ای را تربیت کردند.

□ راز جاودانگی

در صدر اسلام حرکت علمی برای صیانت و حفظ قرآن از دستبرد لحن و هجوم زبان عامیانه و لغات دخیل آغاز شد. شروع این نهضت علمی در راستای تنقیط مصحف یعنی تنقیط اعرابی بود و برای ادامه همین حرکت، دانشمندان به بررسی و تحقیق در شعر عربی جاهلی، مخضرم و اسلامی پرداختند. حرکت نحو و نهضت نحوی برای توجیه و هدایت و ارشاد زبان عربی و حفظ هیبت و صلابت این زبان، که زبان قرآن است، پا گرفت. برای حفظ و حراست قرآن کریم و زبان آن، الکتاب سیبویه پدید آمد، و آثار فراوان در تفسیر و معانی قرآن و اعراب و غریب‌القرآن پدیدار شد. برای حفظ قرآن، حرکت نحو در بصره رونق یافت و از آنجا به کوفه و سپس به بغداد، اندلس، مصر و شام رفت.

درباره قرآن، مجادلات و مناظرات فراوان نحوی و صرفی ظاهر شد. کتاب‌های نحوی سرچشمه جوشانی از این مجادلات است. و باز برای حفظ قرآن کریم، آسان‌سازی علم نحو توسط ابن‌مضاء قرطبی و سپس

توسط ابن‌هشام انجام شد و ابن‌هشام در کتابهای خود بویژه مغنی‌اللبیب از آیات قرآنی، زمینه گسترده‌ای برای اعراب و قواعد اعرابی فراهم کرد.

مسلمانان صدر اسلام - اغلب - ظواهر آیات و احکام قرآن را تا حدودی درک می‌کردند، اما درک باطن آن نیاز به بحث و تحقیق داشت. در مراحل نخستین به حفظ و فهم قرآن پرداختند و در زمان حیات رسول خدا (ص) برای درک آنچه که نمی‌فهمیدند، به ایشان مراجعه می‌کردند و به همان اندازه که در تطبیق آیات تلاش می‌کردند، در حراست قرآن از لحن و غلط می‌کوشیدند. بنابراین تاریخ قرآن کریم با تاریخ علوم عربیت همزمان است؛ زیرا پژوهشهای لغوی و نحوی همه در راه خدمت به قرآن و به هدف آسانی درک دشواریهای آن و شکافتن زیبایی‌ها و لطایف معانی و بیان آن تدوین شد. از این رو علوم عربیت از قبیل نحو، صرف، و معانی و بیان، ره‌آورد کشف راز و جوه اعجاز قرآن است. البته تلاش مفسران قرآن را نباید فراموش کنیم، که پژوهشهای این دسته در کشف اسرار اعجاز قرآن، خود انگیزه‌ای برای تحول علوم عربیت بود. و برخی از دانشمندان بر این باورند که تلاش و سخت‌کوشیهای مفسران قرآن در راستای اعجاز قرآن انگیزه نشأت علوم عربی و تحول آن بود. بنابراین قرآن کریم که مثل اعلائی فصاحت است، محور پژوهشهای علوم عربیت است و لغت‌دانان و زبان‌شناسان مسلمان هیچ پدیده لغوی را بدون آنکه به آن بپردازند، رها نکرده‌اند و همه کوششها در راستای خدمت به قرآن بوده است.

علم قرائت هم‌تا و قرین علم نحو است. این علم که از فنون ادای نطق است، در قرنهای متمادی مورد بحث و تجزیه و تحلیل دانشمندان قرار گرفت و آثار بسیار ارزنده‌ای در این زمینه به وجود آورده‌اند که به ودیعت نهادند. در لابه‌لای کتابهای تفسیر قرآن، اعراب و معانی قرآن، پایه علم قرائت سماع و مشافهه از معصوم است که از زمان رسول خدا آغاز شد و به نسلهای دیگر انتقال یافت. تمام قرآن حرف به حرف، از حرکت و سکون، و کلمه به کلمه، مده به مده و شکل به شکل همه توقیفی‌اند.





تنقیط یکی از اصول علم قرائت و راه درست خواندن قرآن است. ابوالاسود نخستین کسی بود که قرآن را از راه تنقیط ضبط کرد و با ابتکار خود برای حل بسیاری از مشکلات تلاوت راه بزرگی گشود و عمل وی دلیل بر خلاقیت و خبرگی او در علوم قرآن است. نحویان به اعراب و ضبط و شکل آن پرداختند و رویه ایشان همان رویه ابوالاسود بود، یعنی به جای حرکات فتحه، ضمّه و کسره در آخر کلمات نقطه می گذاشتند.

در کنار مسأله نُقْطِ قرآن موضوع اعجام آن پدید آمد؛ یعنی روی حروف مشابه مانند د، ذ، ر، ز، س، ش... برای تشخیص آنها نقطه گذاری کردند. دانشمندانی که به اعراب قرآن پرداخته‌اند به مسائل معرب، مبینی، افعال، اسماء، حروف عامل، حروف غیرعامل و ... اشاره کرده‌اند.

نگاهی به تاریخ پیدایش نحو نشان می‌دهد که تعصب نسبت به قرآن و حفظ آن از تحریفاتی که ملل غیرعرب، به سبب عدم آشنایی با زبان عربی، ممکن بود در آن به وجود آورند، موجب تدوین قواعد زبان عربی شد. در این راستا داستانی نقل می‌کنند: ابوالاسود دوئلی شنید که مردی کلمه «رسوله» را در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ به کسر لام می‌خواند. وی از این اشتباه به خشم آمد و تصمیم گرفت، نحو را تدوین کند. گرچه روایت دیگری هست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به وی فرمودند: «الكلام كله على ثلاثة اضراب، اسم و فعل و حرف، (سپس فرمودند:) تو این را تکمیل کن». از ابوالاسود پرسیدند: تو این علم را از کجا به دست آورده‌ای؟ پاسخش داد: حدود و کلیات آن را از علی بن ابی طالب (ع) گرفته‌ام... .

□ پدیده اعراب

به مناسبت ذکر آیه فوق لازم دیدم به نکته‌ای که میان مستشرقین رواج یافته است اشاره‌ای کنم. یکی از مستشرقین به نام (K. Vollers) فرضیه‌ای را مطرح کرده که نظر دانشمندان اسلام‌شناس به آن معطوف شده است. او می‌گوید: «قرآن کریم در آغاز به لهجه مکه و خالی از اعراب نازل شد و سپس دانشمندان نحو با قواعد نحوی و صرفی آن را تحت ضابطه درآوردند که در فصاحت و بلاغت ضرب‌المثل شد». اما یکی از خاورشناسان به نام نولدکه (Noldeke) دوباره این مطلب را مطرح کرده و بر پایه تحقیق و بررسی عمیق آن را رد کرده است. وی نخست به روایاتی از رسول خدا (ص) اشاره کرده است که آن حضرت مسلمانان را بر رعایت اعراب هنگام ترتیل و تلاوت قرآن، امر و ترغیب فرموده است. اما دکتر صبحی صالح پس از نقد و بررسی، این احادیث را مجعول می‌داند و می‌گوید: بر فرض صحت، واژه اعراب را که در روایت آمده است نمی‌توان بر اعراب مصطلح حمل کرد و باید گفت که منظور از اعراب قرآن، واضح بودن نطق و ظهور مخارج و خالی بودن قرآن از معایب نطق و زبان است، زیرا در زمان رسول اکرم (ص) واژه اعراب بدین مفهوم متداول پدید نیامده بود.

از سوی دیگر ممکن است بر این وجه حمل شود که برخی از باب تسامح و تساهل [آنهم در دوره‌های متأخر که مسلمانان عرب با غیرعرب آمیزش کرده‌اند] قرآن را مغلوط تلاوت می‌کرده‌اند. دلیل قاطع بر بطلان ادعای ولرز آیات قرآن کریم است که هیچ‌گونه شک و تردیدی در نزول آن به وجه معرب باقی نمی‌گذارد. مثلاً در آیه ۲۸ از سوره فاطر: ﴿أَتَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادَةِ الْعُلَمَاءِ﴾



بخش عمده جزیره العرب (حجاز، نجد و منطقه فوات) تفاوت‌های اندک وجود دارد و عربی فصیح به طور مساوی از همه این گویشها متأثر است. گیدی (Guidi) گوید: عربی فصیح آمیزه‌ای از گویشهای نجد و مناطق مجاور آن است، اما به طور مشخص نماینده هیچ یک از آنها نیست. نلینو (Nallino)، پیدایش زبان فصیح را به سرزمین کنده ربط می‌دهد و زبان فصیح عربی را از پیوند و یکپارچگی زبانهای عامیانه قبایل معدّ پنداشته است. فیشر (Fisher) می‌گوید که زبان فصیح عربی نماینده یکی از لهجه‌هاست اما آن را معین نمی‌کند. هارتمن (Hartmann) نیز همین نظر را تأیید می‌کند. ولرز می‌گوید: زبان فصیح عربی تکیه بر زبان بادیه‌نشینان نجد و یمامه دارد اما سرایندگان در آن تحولاتی ایجاد کرده‌اند. بروکلمان (Brockelmann) و ورتشتاین (Wetzstein) و گروهی دیگر معتقدند که زبان عربی فصیح - به شکل کسنونی - هرگز زبان گفتار نبوده است. لندبرگ (Landberg) بر این باور است که زبان فصیح در زمانی نامعلوم، کاربرد داشته است، اما قالب‌های نحوی آن، به احتمال زیاد پرداخته شاعران است. و بالاخره مارسه (Marcais) زبان عربی فصیح را با زبان ساختگی هومر مقایسه کرده است.

دانشمندان و زبان‌شناسان مسلمان عرب نظریه‌ای مخالف با نظر بالا اظهار کرده‌اند. آنان بر این باورند که زبان فصیح عربی همان زبان بادیه‌نشینان است. به عقیده ایشان یک عرب بادیه‌نشین اگر بخواهد، هرگز به هنگام سخن دچار لحن نمی‌شود. بنابراین وقتی که واژه زبان عربی را به کار می‌بریم، آنچه که به ذهن ما می‌آید همین زبانی است که به عنوان زبان ادب و تألیف و کتابت به کار

آیه ۳ از سوره توبه: ﴿ان الله بیریء من المشرکین و رسولہ﴾، آیه ۱۲۴ سوره بقره: ﴿و اذا ابتلی ابراهیم ربہ﴾، آیه ۸ از سوره نساء: ﴿و اذا حضر القسمة اولوا القربی﴾ موقعیت این‌گونه واژگان امکان‌پذیر نیست مگر در زبانی که پدیده اعراب در آن زنده و پایدار باشد.

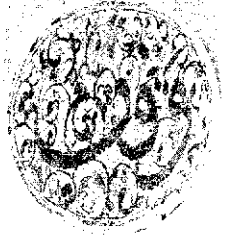
از سوی دیگر قرآن کریم می‌فرماید: ﴿و هذا لسان عربی مبین﴾. این آیه صریحاً هیچ اختلافی میان لغت قرآن و لغت عرب (یعنی قبایل بدوی) نگذارده است و لسان عربی را بر لسان قرآن و بر لسان قبایل بدوی، هر دو به طور مساوی اطلاق کرده است [البته اختلاف گویشها میان لهجه مکه و لهجه بادیه منافات با این امر ندارد؛ زیرا در قرآن واژگان گوناگون از گویشهای قبایل مختلف آمده است].^۱

□ گویشهای عربی

بیشتر محققان در اینکه زبان معیار کدام یک از لهجه‌های عربی است، اختلاف نظر دارند. برخی عربی فصیح را زبان قریش می‌دانند و برخی به خلاف آن معتقدند. سبب این امر در نظر اکثر دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان همانا پیچیدگی و ابهام رابطه میان زبان عربی فصیح و گویشهای کهن عربی است و این ابهام از آنجا ناشی شده است که دانشمندان و زبان‌شناسان قدیم عرب، به بررسی و تحقیق در زبان فصیح، که زبان قرآن است پرداخته‌اند و به گویشهای قدیم عربی اهمیتی نداده‌اند. و احیاناً به منظور تفسیر و توجیه قرائت‌های شاذ و گوناگون در قرآن، به تبیین پدیده‌های زبانی در شعر و نثر توجه کرده‌اند و تنها به نقل روایات ناقص درباره ویژگیهای گویشها اکتفا کرده‌اند.

نولدکه بر این باور است که میان گویشهای رایج در

۱. رک: لهجات العرب فی القرآن الکریم، صلاح منجد.



می‌رود. این زبان از نجد و حجاز نشأت یافت و در بسیاری از مناطقی که در تصرف زبانهای سامی و حامی بود منتشر شد و لهجه‌ها و گویشهای فراوانی از آن منشعب شد که اینک در حجاز، نجد، یمن و اطراف آن، امارات، فلسطین، اردن، سوریه، لبنان، عراق، کویت، مصر، سودان، مغرب و مالت بدان تکلم می‌کنند.

ما از دوران نوپایی این زبان آگاهی درستی نداریم و دانشمندان در گهواره نخستین آن، یعنی نجد و حجاز آثار مکتوب به دست نیاورده‌اند تا بر پایه آنها دوران نخستین آن را پیدا کنیم. کهن‌ترین سندی که از آن به دست ما رسیده است شعر جاهلی است که به گروهی از سرایندگان و خطیبان آن دوره - ۱۵۰ سال قبل از اسلام - نسبت داده می‌شود ولیکن همه این آثار منقول، در قرنهای نخستین اسلام گردآوری شده است که قدیمترین آنها به قرن پنجم میلادی باز می‌گردد که نمایانگر پختگی و ارتقای این زبان در آن دوره است، زمانی که لهجه قریش بر سایر لهجه‌ها فایز آمده بود و در زمینه‌های ادب، شعر و خطابه و نثر در میان قبایل گوناگون عرب یکپارچه شده بود و تقریباً زبان مشترکی بود که تمام نواحی جزیره العرب را به یکدیگر پیوند می‌داد و همه شعراء چه از قریش و چه از تمیم یا دیگران، برای بیان احساسات و اندیشه‌های خود آن را به کار می‌بردند. همان‌گونه که گفتیم پویایی این زبان قبل از اسلام بود و عوامل مختلفی سبب نزدیکی و آمیختگی گویشهای مختلف شد و در نتیجه زبان مشترک پدید آمد و وسیله تفاهم همه اعراب شد، اما در مقابل این نظریه برخی معتقدند که نزول قرآن موجب وحدت زبان عرب و پیدایش زبان مشترک شده است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که زبان عربی مشترک، در کدام نقطه از جزیره العرب به وجود آمده است و چه عواملی به پیدایش آن در جزیره العرب قبل از اسلام کمک کرده است؟

نخستین پاسخی که به نظر می‌رسد شهر مکه است با شرایط و عوامل خاص دینی، سیاسی و اقتصادی آن. اما عامل دینی، وجود کعبه در مکه مکرمه است که از قرن‌ها قبل از اسلام معبد مقدسی بود و عربها در فصول معین به

زیارت آن می‌آمدند. این امر به ایجاد ارتباطهای گوناگون میان قبایل می‌انجامید نگاهبانی کعبه در اختیار قبیله قریش بود و در نتیجه قبیله قریش با این امتیاز، به یک قدرت دینی و مذهبی دسترسی پیدا کرده بود و سیادت دینی بر سایر قبایل عرب داشت. در مناسبات حج بازارهای تجارتي و کنگره‌های ادبی تشکیل می‌شد و به طور قطع همه به زبانی تکلم می‌کردند که سخن یکدیگر را بفهمند و طبعاً لهجه قبیله حاکم بر سایر لهجه‌ها حکومت می‌کرد در کنار عامل مذهبی باید عامل اقتصادی را نیز برشمرد. مکان تجارت پیشگانی بودند که بنابه اقتضای حرفه تجارت به همه جا سر می‌کشیدند و رحله الشتاء و الصيف آنان در قرآن آمده است و قهراً در آن دوره کسی که قدرت مذهبی و اقتصادی داشت، قدرت سیاسی و اجتماعی را نیز در کنار خود داشت. از این رو گویش قریش به دلایلی که گفته شد، بیشترین نیرومندترین عوامل را در اختیار داشت و توانست با بهره‌گیری از گویشهای دیگر و هضم آنها در خود، زبان واحدی را پدید آورد. و در نتیجه زبان قریش زبان ادب و شعر شد و با همان زبان خطیبان و شاعران بر یکدیگر مباحثی بودند و در سرتاسر جزیره العرب از آن استفاده می‌کرده‌اند. نخستین ویژگی این زبان (یا زبان مشترک) این است که از سطح عامه مردم بالاتر است. بدین معنا که عامه مردم در مکالمات روزمره از آن استفاده نمی‌کردند و کسی که با این زبان تکلم می‌کرد از نظر فرهنگ و دانش برتر بود، آثار ادبی با آن زبان تحریر می‌شد و در این زبان حتی در کاربرد اعراب، که از مهمترین خصایص زبان فصیح است، دقت می‌شد.

هرگاه این فرضیه را درست بدانیم و لهجه قریش یا با تعبیری دیگر زبان مشترک را زبان قرآن بدانیم، ملاحظه می‌کنیم که آنان به قرآن و اسلوب آن با دیدی فراتر و بالاتر از آثار ادبی خویش می‌نگریستند و به همین دلیل قرآن آنان را به تحدی فرا خواند. بنابراین گزاره نگفته‌ایم اگر مدعی شویم که اسلوب قرآن در سطحی بالاتر از سطح عامه مردم بوده است. و شاید به همین جهت وقتی که عمر بن خطاب و فاکهه و ابّا را خواند، پرسید: ابّا چیست؟ یکی دیگر از ویژگیهای زبان مزبور آن است



قَبَلت حجج به جای یارب ان کنت قبلت حجتی، و الزاعج خرج معج به جای الزاعی خرج معی.

۸. عجر فیه: استعمال واژگان دور از ذهن.^۸
۹. عنعنة: تبدیل «آن» یا «ان» به «ع»، مانند اشهد عنک به جای اشهد انک، و ظننت عنّ به جای ظننت انّ.^۹
۱۰. غمغمه: کلام مبهم و نامشخص.^{۱۰}
۱۱. فحفه: قلب «ح» به «ع»، مانند عتی و عین به جای حتی و حین.^{۱۱}
۱۲. قطعة الترخیم: بردن کلمه قبل از اتمام آن، مانند یا ابالحکا به جای یا ابالحکم، یا ول به جای یا ولد، و مسالخیر به جای مساء الخیر.^{۱۲}
۱۳. کسکسه: تبدیل «ک» مؤنث به «ش»، مثلاً به جای انک ذاهبة و ما علیک، انش ذاهبة و ما علیش^{۱۳}، و به جای آیه (قد جعل ربک تحتک سریاً) قد جعل ربش تحتش سریاً؛ و ان الله اصطفاه و طهرش به جای ان الله اصطفاک و طهرک.^{۱۳}

۱۴. الوتم: حرف کاف در ضمیر جمع مذکر مخاطب متصل (کم)، اگر پیش از آن حرکت کسره یا حرف (ی) باشد، مکسور می شود. به جای علیکم و بکم، علیکم و بکم می گویند^{۱۵} و آن را به قبیله ربیعه نسبت داده اند.
۱۵. الوهم: به بنی کلب نسبت داده اند. حرف «ها»ی ضمیر جمع مذکر غایب متصل «هم» را بدون هیچ قید حرکت کسره می دهند. به جای منهم و عنهم، منیم و عنیم.
۱۶. الوتم: قلب «س» آخر کلمه به «ت»، مانند النّات به جای النّاس و آن را به یمن نسبت داده اند.

□ پیدایش زبان عربی و مقام آن در میان زبانهای سامی

زبان عربی شاخه‌ای از خانواده بزرگ زبانهای سامی است. زبانهای سامی عنوانی است که اولین بار شلوترز (Schlozer)، خازرشناس، با استفاده از جدول تقسیم‌بندی ملتها در تورات، آن را بر خانواده بزرگ زبانی اطلاق کرده است. جدول مزبور همه مللی را که پس از طوفان نوح به آبادانی زمین پرداخته‌اند، از نسل سه فرزند حضرت نوح یعنی: سام، حام و یافث می‌شمارد. صرف‌نظر از دقت یا عدم‌دقت، این اصطلاح در بین

که وابسته به جامعه خاصی نیست و به تعبیر دیگر، ویژگی همگن با گویشهای محلی را ندارد، بلکه زبان مستقلی است و بنابراین انتساب آن به قریش یا تمیم، شاید خیلی دقیق نباشد؛ زیرا ترکیبی از همه آنهاست، گرچه در آغاز تکوین خصوصیت‌هایی را از گویشهای خاص گرفته باشد.

به هر حال زبان فصیح عربی چه گویش قریش باشد و یا برخورد و سایش همه گویشها، تناقضی میان این دو قول نمی‌بینیم و آنچه مسلم است گویش قریش در تشکیل زبان عربی فصیح سهمی عمده داشته است. پس جای تعجب نیست که بسیاری از زبان‌شناسان عرب، زبان فصیح را همان گویش قریش دانسته‌اند. از سوی دیگر زبان‌شناسان به یادداشت برخی از گویشها پرداخته‌اند و احتمالاً نامهایی که برای گویشها برشمرده شده است، توسط شخصی از قبیله جرهم بوده است. و اینک به ذکر آنها می‌پردازیم:

۱. استنطاء: یعنی تبدیل حرف «ع» به «ن» مانند انطی به جای اعطی. در لهجه کنونی عراق به کار می‌رود (به معنای دادن) و آن را به قبایل یمن نسبت داده‌اند و اِنّا اعطیناک به صورت اِنّا انطیناک قرائت شده است.^۲
۲. تَضَجَّع: یعنی سخن را به آهستگی و کندی ادا کردن.
۳. تَلْتَلَه: کسره دادن حروف مضارع، مانند نَحْنُ نَعْلَمُ، هُوَ یَعْلَمُ، اَنْتَ تَعْلَمُ، و نِسْتَعین و آن را به قبیله اسد نسبت داده‌اند.^۳
۴. رُقَه: قلب «ل» به «ی» به علت نارسایی دستگاه آوایی (= لُغَة)، مانند جَمی به جای جَمَل، و اِعْتَبِیتُ به جای اِعْتَلْتُ.^۴
۵. شَنْشَنَة: تبدیل «ک» به «ش»، مانند لبیش اللهم لبیش به جای لبیک اللهم لبیک^۵. در محاوره مصریان علیش به جای علیک.
۶. طَطْمَانِیَة: تبدیل «ل» به «م» است، مانند لیس من امیر امصیام فی امسفر به جای لیس من البیر الصّیام فی السّفر، و قام امرجل به جای قال الرجل^۶. در مصر امبارج به جای البارحة.
۷. عَجَجَة: تبدیل «ی» به «ج»^۷، مانند یارب ان کنت

۲. رک: تفسیر قرطبی، ج ۲۰، ص ۲۱۶؛ الاقتراح، ص ۸۳؛ المزهر، ج ۱، ص ۲۲۲.
 ۳. الصحاحی، ابن فارس، ص ۴۸.
 ۴. البیان و التبیین، ج ۱، صص ۳۵ و ۱۲.
 ۵. المعقد الفسرید، ج ۲، ص ۴۷۵، ج ۳، ص ۳۲۰.
 ۶. مجالس ثعلب، ج ۱، ص ۵۸.
 ۷. القلب و الابدال، ج ۱، ص ۸۱.
 ۸. محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۶۳.
 ۹. القلب و الابدال، ج ۱، ص ۸۱.
 ۱۰. شرح المفصل ابن ریش، ج ۹، ص ۴۹.
 ۱۱. المحتسب، ج ۱، ص ۳۴۳.
 ۱۲. معیارات لغات العرب، ص ۲۹.
 ۱۳. الکتاب سیویه، ج ۲، ص ۲۹۵.
 ۱۴. فقه اللغة ث لبی، ص ۱۷۲؛ المفصل، ج ۹، ص ۴۸.
 ۱۵. الاقتراح سیوطی، ص ۸۳.



زبان‌شناسان مسلمان و غیرمسلمان پذیرفته شده است. زبانهای سامی به طور کلی، به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم می‌شوند. زبان سامی غربی نیز به دو شاخه غربی شمالی و غربی جنوبی تقسیم می‌شود.

درباره زادگاه اصلی اقوام سامی، دانشمندان نظرهای گوناگون داده‌اند که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. نظریه آفریقا: این نظریه از سوی تئودور نولدکه اظهار شده است. او موطن اصلی آنها را قاره سیاه می‌داند، البته این نظریه رد شده است.

۲. نظریه ارمنستان: طرفدار این نظریه رنان فرانسوی است. این نظریه براساس سفر تکوین و فرود آمدن کشتی نوح بوده است که این نظریه نیز اساس علمی ندارد.

۳. نظریه بابل: این نظریه از سوی خاورشناس ایتالیایی اگناتسیوگیدی اظهار شده است که موطن اصلی سامی‌ها را منطقه پایین فرات دانسته است و براساس پژوهش و بررسی واژگان زبان سامی استوار است. اما نتایج حاصله از تحقیقات وی به آسانی قابل پذیرش نیست.

۴. نظریه جزیره العرب: طرفداران این فرضیه اسپرنگر، دوگوبه، کاتیانی، موسکاتی و عده‌ای دیگر از محققان هستند و در اثبات این نظریه دلایلی اقامه کرده‌اند که از سوی برخی از بزرگان علم مورد قبول قرار گرفته است.^{۱۶}

مناسب است که تاریخچه‌ای کوتاه از زبان عربی، و اصل و ریشه واژه «عرب» و مقام این زبان در بین دیگر زبان‌های سامی بگوییم.

واژه عرب را امروز درباره مردم کشورهای گسترده‌ای به کار می‌بریم که به یک زبان می‌نویسند و تألیف می‌کنند و سخن می‌گویند و گفتار رادیویی و تلویزیونی‌شان نیز همین است. این را لغة العرب یا لغة الضاد یا لغة القرآن می‌نامیم. با اینکه عرب‌ها در گفتار روزمره با گویش‌های ناهمگون سخن می‌گویند، ولی این در اصل مسأله اشکال پدید نمی‌آورد؛ زیرا اگر این گویش‌ها ریشه‌یابی شوند همگی به همان ریشه اصلی زبان عربی کهن بر می‌گردند. اطلاق واژه عرب یا العرب

به طور اعم برای اهل حضر و بدو هر دو است و آن را برای تیره خاصی از انسانها به کار می‌بریم که ویژگی‌های خاص خود را دارد و اندیشه‌ای که حاضران را به گذشتگان پیوند می‌دهد، چنانچه گذشته را به زمان حال. واژه «عرب» بدین شکل، اصطلاحی است که به پیش

از اسلام باز می‌گردد، ولی از دیدگاه تاریخی به پیش از میلاد نمی‌رسد. معنای عرب در قرآن و حدیث با آنچه که در متن‌های جاهلی است فرق دارد. نیز این واژه غیر آن معنایی را می‌دهد که در تورات، انجیل، تلمود، و دیگر کتابهای یهودیان و مسیحیان و نوشته‌های لاتین و یونانی پیش از اسلام دارد. واژه عرب در همه این متن‌هایی که بدان اشاره کردیم به معنی اعراب چادرنشین یعنی طایفه ویژه‌ای از عرب است. ولی در قرآن، حدیث پیامبر و شعر معاصر پیغمبر(ص)، نام هر دو طایفه و نام زبانی است که قرآن بدان نازل شده است. یعنی زبان حضری و وبری. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ، لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل: ۱۰۳) و ﴿... لَوْ لَافْصَلْتَ آيَاتَهُ أَعْجَمِي وَعَرَبِيٌّ...﴾ (فصلت: ۴۴).

معنای واژه عرب نزد دانشمندان عرب در کتاب‌های لغت به تفصیل آمده است. اما گفته‌های ایشان نه تنها مستند بر متون قبل از اسلام نیست، بلکه از نظر روش تحقیق ناستوار است و بیشتر بر پایه حدس و تخمین و اسرائیلیات و در پی سرگردانی برای یافتن وجه مورد قبول بیان شده است.

علمای عربیت در تعیین نخستین کسی که به زبان عربی سخن گفته است، سرگردانند. برخی می‌گویند نخستین کس، یعرب بن قحطان است و از همین روست

۱۶. برای آگاهی بیشتر از این آرا به کتاب‌های: *فقه اللغة عبدالواحد وافی، فقه اللغة صبحی صالح، فقه اللغة، رمضان عبدالنواب، تاریخ اللغات السیامية و لغت اللغات السامية نولدکه، فقه اللغات السامية بروکلمان، رجوع کنید. هم چنین برای اطلاع از کهن‌ترین زبان‌های سامی (زبان مادر) و وجوه اشتراک و افتراق میان زبان‌های سامی و کتیبه‌های زبان عربی شمالی و جنوبی و چهار کتیبه مهم عربی النماره، زبد، حرّان و ام‌الجمال به منابع یادشده مراجعه کنید.*



قرار داشته است و بر آن شیخ نشین، امیری فرمانروایی می‌کرد که خود را «ملک» می‌خوانده است و به او «جندیو» می‌گفته‌اند. چون خط آشوری اعراب و حرکت ندارد، ضبط واژه برای دانشمندان دشوار شده است و در خواندن آن اتفاق نظر ندارند، Aribu, Arubu, Aribi, Arub, Arib, Arub و باری آشوریان از شکل‌های گوناگون واژه عرب، «چادرنشینی» و «شیخ‌نشینی» را اراده می‌کرده‌اند که گونه‌ای فرمانروایی در بیابان بوده است و این نام را برای تفکیک از قبیله‌های دیگری می‌گفته‌اند که در مرزهای بیابان اقامت داشته‌اند.

۲. در کتیبه‌های بابلی ترکیب Matu A-Ra-bi آمده است، ماتو به معنی زمین است و این ترکیب به معنی سرزمین عرب یا کشور عرب است و در اینجا مقصود بادیه بود که عرب‌های بیابانگرد را در خود جای داده بود. ۳. در کتیبه‌های بیستون از دارای (داریوش) بزرگ واژه «ارباه» (عربایه Arabaya) آمده است و این تحریر در کتیبه‌ای به زبان هخامنشیان است. واژه آرپایه Arpaya یا M.Ar.Payah در کتیبه‌ای به گویش مردم شوش است و این گویش زبان عیلام است. مقصود این کتیبه‌ها از عرب یا عربیت، بیابانی است که در باختر رود فرات است و تا مرزهای کشور شام امتداد دارد.

۴. واژه عرب در زبان عبری به معنی بیابانگردی و زندگی چادرنشینی است و به آنان که این‌گونه زندگی می‌کنند، «اعراب» گفته می‌شود. واژه عربی و عرب در تورات، گواه همین معنی است. این واژه در همه جای سفر اشعیا به معنی اعرابیت و بیابانگردی و جای وحشت و خطر و گوشه‌نشینی است و بی‌گمان معنی آن قومیت یا نژاد معین به صورت شناخته‌شده کنونی نیست^{۱۹}. و

که این زبان، عربی خوانده شده است. همچنین می‌گویند زبان بهشتیان و حضرت آدم همین زبان بوده است یعنی تاریخ آن را به آغاز آفرینش باز می‌گردانند، با توجه اینکه آغاز آفرینش پیش از یعرب بوده است. نیز می‌گویند: نخستین کس که زبان پدرش را از یاد برد و به عربی سخن گفت، اسماعیل بود که این زبان به او الهام شد، او نخستین کسی بود که در ۱۴ سالگی زبانش به عربی باز شد^{۱۷}. کسانی که یعرب را نخستین متکلم عرب می‌دانند، قحطانیان هستند. ایشان روایت‌هایی می‌آورند تا ثابت کنند که قحطانیان ریشه عربند و عدنانیان عربیت را از ایشان آموخته‌اند. اما آنها فراموش کرده‌اند که مردم یمن پیش از اسلام با گویش‌هایی سخن می‌گفتند که با زبان قرآن کریم فرق داشته است. و نیز اکتشافات خط «مسند» نشان می‌دهد که عربیت آنان، چیزی است جز عربیت کنونی. برخی دیگر چنین گفته‌اند که یعرب نخستین متکلم به زبان عربی است و اسماعیل نخستین متکلم به زبان عربی خالص حجاز که قرآن کریم بدان فرود آمده است^{۱۸}. اینک به احوال و آرای خاورشناسان و تورات‌شناسان جدید که به بررسی تاریخ این واژه در زبان‌های سامی و در متون جاهلی، آشوری، بابلی، یونانی، رومی، عبری و جز آن پرداخته‌اند، اشاره‌ای گذرا می‌کنیم. ایشان بر پایه پژوهش‌هایی که در این زمینه کرده‌اند، به این نتایج رسیده‌اند:

۱. کهن‌ترین متنی که واژه «عرب» در آن آمده است، متنی آشوری است از زمان شلمسر سوم، پادشاه آشور. این واژه نزد ایشان معنی امروزی را نداشته است، بلکه آشوریان از آن، بدوت (بیابان‌نشینی) و شیخ‌نشینی را اراده می‌کرده‌اند که در بیابان آن سوی مرزهای آشوری

۱۷. تاج‌العروس؛ لسان‌العرب؛ المزمهر - سیوطی ج ۱، ص ۳۰ مقدمه ابن خلدون ج ۲، ص ۸۶.
۱۸. تاج‌العروس سیدمرتضی زبیدی، چاپ کویت، ج ۲، ص ۳۵۲.
۱۹. رک: قاموس کتاب مقدس، ج ۲، ص ۸۸ به بعد.



عربانه در زبان عبری به معنی زندگی همراه با خشکی، و زندگی در کرانه بیابان و زمین سوخته است.^{۲۰}

برخی از علمای غرب و تورات شناسان بر این باورند که واژه عرب پس از سردی کار اسماعیلیان و چیرگی اعراب بر ایشان رایج شد، اینان می‌گویند عبرانیان این واژه را از آشوریان و بابلیان گرفته‌اند.

تلمود نیز از واژه عرب و عربیم Arabim معنایی را اراده کرده که در اسفار کهن آمده است. این کتاب در برخی جاها واژه عربی و اسماعیلی (اشماعیلی) را مترادف شمرده است. ناگفته نماند که عبرانیان به هنگام گفتگو از شهرنشینان، ایشان را با نامهای ویژه‌شان یاد می‌کرده‌اند.

از یونانیان، نخستین کسی که از عرب یاد کرده، آخیلوس (۵۲۵-۴۵۶ ق.م) است. پس از او هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق.م) در تاریخش به گونه‌ای از عرب یاد کرده است که نشان می‌دهد از ایشان آگاهی داشته است. او واژه Atabae را بر سرزمین‌های عربی مانند بادیه، جزیره و خاور رود نیل اطلاق کرده و طور سینا و امتداد آن تا نیل را ضمن سرزمین‌های عربی آورده است.

در کتاب‌های لاتین و یونانی، واژه عربانه برای سرزمین‌هایی به کار رفته که عرب در آنها سکنی گزیده است. واژه عربی نام ویژه کسی بوده که در آن سرزمین زندگی می‌کرد.

در جغرافیای استرابو واژه ارمبی (Erembi) آمده است که معنی لغوی آن زندگی در غارهاست. او می‌گوید در گذشته دور برخی از این واژه، عرب را اراده کرده‌اند و ممکن است، تحریفی از واژه «آرابیا» باشد.

آرامیان در مفهوم سرزمین‌های عربی، با آشوریان و بابلیان اختلافی ندارند و از آن بادیه شام و بادیه سماوه، یعنی بیابان پهناوری را اراده می‌کنند.

از نوشته‌های عربی شمالی دوره جاهلی تنها یک کتیبه به جای مانده است، که تنها در یک مورد این واژه آمده است، و آن کتیبه النماره در حوران و سنگ قبر امرئ القیس بن عمرو بن عدی لخمی است که به خط نبطی و لفظ عربی است: «تی نفس مر القیس بر عمرو ملک العرب کله» ترجمه: «هذا قبر امرئ القیس بن عمرو ملک العرب کلهم».

نگارش متن به سال ۳۲۸ میلادی است و معلوم است که نظر نگارنده، عرب‌های چادرنشین در بادیه بوده است. در کتیبه‌های عربی جنوبی نیز واژه عرب به معنی بیابانگرد و نه به معنی قومیت وارد شده است. در اینجا اعراب ملک حضرموت و اعراب ملک سبا آمده است. به عبارت دیگر در متون عربی جنوب، اندکی پیش از اسلام (۴۴۹-۵۴۲م) واژه عرب و العرب و اعراب معنای نژاد نداشته است و به نظر می‌رسد که عرب‌های جنوبی پس از وارد شدن به اسلام و آگاهی از قرآن با معنی این واژه آشنا شده‌اند.

بیابانگردان در قرآن کریم نیز به نام «اعراب» خوانده شده‌اند و در برخی موارد با نكوهش از ایشان یاد شده است.^{۲۱} علمای عربیت گفته‌اند که «اعراب» به معنی بادیه‌العرب و نیز ساکنان بادیه است.^{۲۲}

شاید نخستین متنی که در آن واژه عرب بر همه این مردم از شهرنشین و بیابانگرد اطلاق شده و زبان ایشان به نام زبان عربی خوانده شده است، قرآن باشد. مولر (D.H.Muller) بر این باور است که قرآن این نام را ویژه این «قوم» قرار داده است. مولر شک دارد که این واژه در شعر جاهلی و اخبار تدوین شده از زبان جاهلیان در منابع ادبی، به عنوان نام ویژه یک «قوم» به کار رفته باشد. ولی او این سؤال را مطرح می‌کند که: چگونه می‌توان گفت قرآن قومی را به این نام و با این معنی خوانده است، بی‌آنکه این کاربرد در میان عرب، سابقه داشته باشد؟ دکتر جواد علی، متخصص تاریخ و فرهنگ عرب قبل از اسلام می‌گوید: به نظر من آیه‌های قرآن گویای این هستند که ایشان زبان خود را عربی و زبان‌های دیگر را عجمی می‌خوانده‌اند. «أعجمی و عربی»^{۲۳} این چیست و چگونه ممکن است که کتابی عجمی بر پیامبری عربی بیاید؟ یا چرا و چگونه است که کلام عجمی است و مخاطب عربی؟ و همچنین «انزلناه حکما عربیاً» (رعد) بدین سان قرآن را حکمتی عربی نازل کردیم، و «وهذا کتاب مصدق لساناً عربیاً» (احقاف) «لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین» (نحل). این دسته از آیه‌ها گواهی می‌دهند که جاهلیان زبان خود را عربی می‌خوانده‌اند و این گویای آن است که حس

۲۰. رک: بلوغ‌الادب الألووسی، فلسفة اللغة جرجی زیدان؛ مولد اللغة احمد رضا العلابلی.
۲۱. توبه آیات ۹۷ و ۱۰۱ فتح، آیه ۱۱ حجرات، آیه ۱۴.
۲۲. بلوغ‌الادب، ج ۱، ص ۱۱۳ تاج العروس، ج ۳، ص ۳۳۳.
۲۳. فصلت، آیه ۴۴.



تحول آن تا زمان سیبویه است. علت تقدم این باب بر سایر موضوعات متأثر از قرآن این است که علم نحو از سایر علوم عربیت حساس‌تر، و موضوعی بود که در نخستین مرحله مورد توجه قرار گرفت.

□ تأثیر قرآن و اسلام بر زبان عربی

نولدکه می‌گوید: «به دلیل وجود قرآن بود که زبان عربی به صورت یک زبان جهانی درآمد». از آنجا که نزول قرآن فزونی از سطح عامه بود از همان آغاز، تفسیر آیات قرآن و معانی الفاظ غریب آن از بزرگان وحی سؤال می‌شد.

نزول قرآن به زبان عربی مایه تنقیح و تهذیب و بالندگی و رشد زبان عربی شد و در زمینه اغراض، معانی، تخیل، اسلوب و الفاظ آن گسترش فوق‌العاده‌ای روی داد. با نزول قرآن، باب مطالبی در زبان عربی گشوده شد که برای آن زبان تازگی داشت. از قبیل قوانین، قصص، تاریخ، عقاید دینی، جدال دربارهٔ ماوراءالطبیعه، اصلاحات اجتماعی، نظام‌های سیاسی، امور خانواده، اصول قضا و معاملات، بررسی پدیده‌های فلکی و طبیعی، حیوانات و گیاهان و در زمینه مفردات و واژگان به منت قرآن در زبان عربی واژگانی آمد که بسیاری از مفردات زبان عربی از معانی کهن خود برهنه شدند و مفاهیم تازه‌ای یافتند، مانند صلاة، صوم، زکات، حج، خلیفه، امام، امیرالمؤمنین، والی، قاضی، کاتب، شرطه، قضا، شایه (اقطاع کشاورزی سلطان) مرتزقه، متطرعه، شحنه، ثغور، مرابطين، حد، تعزیر و قیاس.

و از جمله تأثیرات اسلام را می‌توان از میان رفتن بسیاری از واژگان عربی دوره جاهلیت و رسوم و آداب آن دوره دانست، از قبیل مریاع، صفایا، نشیط، الفضول المکس، الحلوان، الضرورة (الذی یتوک الزواج عبادة) نواخج (اجل الصدق) و روزهای هفته - شیار (= شنبه)، اول، اوهن یا اوهد، جبار، دبار، مؤنس، عربوبه (= جمعه).

□ تأثیر قرآن کریم در نشأت علم نحو و تحول آن

بالندگی و پویایی نحو عربی، پیوند استوار و مستقیم با قرآن کریم دارد. اگر قرآن نبود این رشته از علم عربیت پا

قومیت عرب، پیش از اسلام وجود داشته است.^{۲۴}

اکنون لازم است از واژه‌های دیگری سخن بگوییم که روزگاری نزد برخی از ملل، به معنی «عرب» به کار رفته‌اند. یونانیان در این زمینه واژه سارسنی (Saraceni) یا Saracenes یا Saracenus را به کار برده‌اند که معنی عرب را به خود گرفته است. این واژه بر قبایله‌های عربی ساکن در شام یا صحرای سینا اطلاق می‌شده است. قدیمترین مورخ یونانی که این اصطلاح را به کار گرفته است، دیوسکوریدس در سده نخست میلادی بوده است و امروز هم، گاه در زبان انگلیسی آن را به جای عرب‌ها یا مسلمانان به کار می‌برند. برخی گفته‌اند که این واژه مرکب از ساره+قین به معنی بندگان ساره است. دیگران گفته‌اند از ریشه سرق و سپس سراقین و سارقین به معنی دزدان درآمد است. وینکلر (Winckler) گفته است که از واژه شرقو به معنی شرق‌نشینان یا فرزندان شرق گرفته شده است و گروهی دیگر گفته‌اند از واژه شرقیین یا شارق گرفته شده است. در کتاب‌های یونانی به واژه دیگری برخورد می‌کنیم که با عرب‌های ساکن شام ارتباط دارد؛ این واژه اسکینیتا (Skenitae) است، به معنای «اهل وبر» و این واژه از اسکن یونانی به معنی چادر، گرفته شده است. پلینی چادرنشینان را سنیتا (Senitae) خوانده است و واژه‌های دیگر نیز هست، نوماس و نوماداس = بیابانگرد اعراب نزد ایرانیان به نام Tayayo و Taiy است و تلمودشناسان در این زمینه واژه «طی ی ع ا» و «طیایا» و «طیایه» را به کار برده‌اند. و به عقیده زبان‌شناسان ریشه همه یکی است و آن قبیله عربی بزرگ «طی» بوده است.

متون پهلوی واژه‌های «تاجیک»، «تاجیک» و «تاشیک» را به کار برده‌اند. در زبان فارسی واژه «تازی» به کار رفته است. ارمنیان «تاجیک» و چینیان «تاشی» را برگزیده‌اند و ایرانیان در نزد ترکان نیز به همین نام نامیده شدند؛ چنانکه واژه تاجیک در زبان ترکی به معنی ایرانی متداول شد. برخی از زبان‌شناسان معتقدند که ریشه همه اینها از واژه «طی» گرفته شده است. تازی در فارسی احتمالاً از واژه «تاز» به معنی بیابان گرفته شده باشد.^{۲۵}

در اینجا بحث از تأثیر قرآن کریم در نشأت علم نحو و

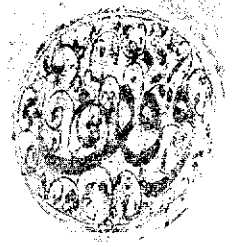
۲۴. تاریخ العرب المفصل،

جواد علی، ج ۱، ص ۲۴.

۲۵. فرهنگ برهان قاطع،

رک: تاریخ العرب المفصل،

جواد علی، ج ۱.



نمی‌گرفت و هرگز توانایی آن را نمی‌یافت که سایر علوم عربی را تحت الشعاع قرار بدهد. لیکن این دانش نوپا در سایه تلاش دانشمندان و با الهام از هیمنه قرآن کریم رو به کمال نهاد تا رسالت خود را در خدمت به قرآن انجام دهد. در انگیزه پایگیری این دانش حرف‌های گوناگون گفته شده است. گویا مهمترین عامل در استواری این علم، موضوع «لحن» در قرائت قرآن کریم بوده است و چون مسأله «لحن» علت اولیه ایجاد علم نحو به شمار می‌رود، بهتر است قدری در مفهوم، زمان و عوامل آن دقت کنیم.

○ ۱. معنی لحن

از لابه‌لای کتابهای لغت عربی می‌توان این معانی را استخراج کرد و باید توجه شود که پاره‌ای از معانی از کتابهای تفسیر قرآن و تاریخ ادب و حدیث استخراج شده است.^{۲۶}

الف. ان رسول الله (ص) بعث رجلين الى بعض الثغور عينا فقال لهما: اذا انصرفتما فالحنا لي لحناً، اي اشيرا اليّ؛ و حينما اخبر الرسول (ص) ان بنى قريظة تريد ان تنكث عهدها بعث عيوناً و قال (ص) لهم: فان كان حقا فالحنا لي لحناً اعرفه. فلما رجع الرسل ذكروا للرسول (ص) بعضل و القاره و هما قبيلتان غدرتا باصحاب الرسول (ص)، فانّ اللحن بهذا المعنى تعاطى التورية و الالغاز و العدول عن الجهة الواضحة تلعباً بالقول.

ب. الفحوى و المقصد، قوله تعالى: ﴿ولتتعرفنهم في لحن القول﴾ (محمد: ۳۰) طريقة التعبير التي لاتبدو في ظاهرها سوء و التي يرمزها اعداء الرسول (ص) الى معان يفهمها اخوانهم في الرياء و النفاق.

ج. التطريب، ترجيع الصوت و تحسين القرائة و الشعر و الغناء. و قيل: اياكم و لحن اهل الفسق.

د. اداء الحروف و الاصوات كما ينطقها العرب: اقرؤا القرآن بلحون العرب و اصواتها.

هـ. اللغة، منه قول عمر: تعلموا الفرائض و السنن و اللحن. و لحن اليمن، اي: لغة اليمن.

و. حسن الصوت، لحن اي رتل بالنغم القرآن. و تلحين (جمع تلاحين) طريقة الغناء الرئيسية، اصطلاح من اصطلاحات الموسيقى.

ز. الخطاء اللغوى. دقيقاً معلوم نیست که واژه لحن به این مفهوم در چه دوره‌ای وارد زبان عربی شده است. برخی معتقدند که در زمان رسول الله (ص) در این معنا کاربرد داشته است و برخی دیگر از جمله ابن فارس در مقایسه اللغه عقیده دارد که این مفهوم متأخر است و در میان عرب که از روی سلیقه و طبع سلیم تعلم می‌کرده‌اند، «لحن» نبوده است و این مدلول بر اساس حقیقت عرفیه و پس از انحراف از معنای اصلی حاصل شده است. اما ظن غالب این است که این واژه در این مفهوم (خطای لغوی) برای اولین بار زمانی به کار رفته که مسلمانان غیر عرب با عرب‌ها مخلوط شدند و از آنجا که مسلمانان غیر عرب تعبیراتشان نادرست بود، فرق میان صحیح و ناصحیح برای اعراب آشکار شد (تعرف الاشياء بأضدادها)؛ زیرا بسیاری از عجم تلفظ درست حروف و مخارج آن را نمی‌دانستند و در نتیجه واژه لحن در این معنا به صورت عرفی وضع شده است.

مدلول اصلی واژه لحن: مال و لحن الی: مال الی... و مشتقات کلمه همه دارای مفهوم میل و چرخش از هیئت و وضع مألوف دارند. اما این بدان مفهوم نیست که حالت و هیئت مألوف، ساختار درست و صواب است و چرخش از آن منجر به انحراف و خطاست.

○ ۲. نمونه‌هایی از لحن

الف. کاتب ابوموسی اشعری در نامه‌ای به عمر بن خطاب نوشت: «من ابوموسی». عمر به ابوموسی نوشت: ای ابوموسی، کاتب خود را یک ضربه شلاق بزنی و حقوق او را یک سال عقب بینداز.^{۲۷}

ب. ابوالاسود دوئلی به بصره نزد زیاد آمد. مردی نزد زیاد گفت: اصلح الله الامیر توفی أبانا و ترک بنونا. ابوالاسود گفت: باید بگویند توفی ابونا و ترک بنینا.^{۲۸}

ج. روزی دختر ابوالاسود به پدر گفت: یا ابت ما احسن السماء (پدر چه چیز آسمان از همه زیباتر است). پدرش گفت: النجوم. دختر گفت: می‌خواستم شگفتی خود را نسبت به آسمان بیان بکنم. پدرش گفت: باید بگویی، ما احسن السماء (آسمان چه زیباست).^{۲۹}

د. یک روز هوا خیلی گرم بود، دختر ابوالاسود گفت: یا ابت ما اشد الحرّ (چه موقع گرم‌تر است)؟ پدرش گفت:

۲۶. رک: معجم مقاییس اللغة ابن فارس، لسان العرب ابن منظور، تاج العروس زبیدی...
۲۷. مراتب النحویین، ابوطیب لغوی، ص ۶.
۲۸. نزهة الالباء، ص ۵.
۲۹. اخبار النحویین البصریین، ص ۱۴.



۳۰. معجم الادباء یاقوت، ج ۱، ص ۸۶؛ نورالقبس مرزبانی، ص ۳.
 ۳۱. همان مأخذ ص ۳.
 ۳۲. البیان و التبیین، جاحظ، ج ۲، ص ۲۱۸.
 ۳۳. همان، ص ۲۱۹.



زمانی که آفتاب روی سر تو قرار دارد. دختر گفت: منظورم آن بود که هوا بسیار گرم است. گفت: باید بگویی، ما اشد الحر.

ه. مردی نزد زیاد آمد و گفت: ان ابینا هلك و ان اخصینا غصبنا علی میراثنا من ابانا. مانند همین اتفاق برای سلیمان بن عبدالملک نیز رخ داد که شخصی به او گفت: اصلح الله الامیر ان ابینا هلك فوشب اخانا و اخذ مالنا^{۳۰}.

و. مردی برای شکایت از دامادش نزد عبدالعزیز بن مروان آمد و گفت: ان ختنی فعل کذا و کذا. عبدالعزیز گفت: و من ختنک (چه کسی تو را ختنه کرد)؟ گفت: همان که همه را ختنه می کند. عبدالعزیز از این جواب به خشم آمد. کاتبش به او گفت: ای امیر، باید می گفتید: من ختنک (داماد تو کیست)؟^{۳۱}

ز. روزی عمر بن خطاب بر گروهی که تیراندازی می کردند، گذر کرد و ایشان گفتند: انا قوم مستعلمین که باید انا قوم متعلمون می گفتند و عمر بر آنها پرخاش کرد. لحن در کلام در دوران حیات رسول اکرم (ص) و خلفای اربعه، پدیده‌ای همگانی و شایع نبود، بلکه در میان افراد تازه مسلمان غیر عرب رواج داشت که چون با زبان عربی آشنایی نداشته‌اند، امری طبیعی به نظر می رسید. اما در دوره بنی امیه که فتوحات اسلامی گسترش یافت و نژادهای گوناگون به اسلام گرویدند و همچنین در دوران عباسیان که زمام امور بیشتر به دست غیر اعراب بود، لحن رواج یافت و زبان عربی را تباه کرد و این آفت نه تنها در میان عوام رایج شد بلکه میان خواص نیز راه یافت و در میان طبقه سخنوران و بلیغان رخنه کرد. لحن تنها در گفتگو و محاوره محدود نشد، بلکه لحن در قرآن کریم نیز پدید آمد. لحن در قرآن و قرائت آن محدود به اعاجم و موالی نبود، بلکه در بیوتات عربی نیز لحن در قرائت قرآن دیده می شد. برای مثال حجاج بن یوسف که سخنوری توانا بود، «انا من المجرمون منتقمون» قرائت می کرد^{۳۲}.

حسن بصری می خواند: «ص و القرآن» و «ما تنزلت به الشیاطون»^{۳۳}.

ابوجعفر از وزرای عباسی در عرفات خواند: فمن

تعجل فی یومین فلا تمّ علیہ و من تأخر فلا تمّ علیہ.

جاحظ در کتاب البیان و التبیین فصلی خاص در لحن سخنوران گشوده است که نمونه‌ای از آن را نقل کردیم.^{۳۴}

○ ۳. پیدایش علم نحو

اگر یک پژوهشگر بخواهد بی‌طرفانه در این باره به پژوهش بپردازد، نخستین وظیفه او آن است که همه روایات و آرای مورخان را در برابر خود قرار دهد تا از لابه‌لای بررسی آنها به حقیقت پیدایش نحو دست یابد. اما این کار نیز او را میان آرای متناقض راویان و مورخان گرفتار می‌کند. مثلاً کتاب نزّهة الالباء ابن‌الانباری آن قدر روایت‌های گوناگون و مختلف در این موضوع ذکر می‌کند که پژوهشگر را در درستی آنها، گرفتار شک و تردید می‌کند.

ابن‌الانباری درباره پیدایش نحو و انگیزه آن چند روایت ذکر می‌کند:

۱. امیرالمؤمنین علی، علیه‌السلام، پس از آنکه شنید کسی آیه ۳۷ سوره حاقّه را لایاکله الا الخاطئین قرائت کرد، نحو را وضع فرمود.^{۳۵}

۲. علی، علیه‌السلام، منبع مقایس و اصطلاحات علم نحو است که در این تلاش علمی ابوالاسود دولی همیار اوست. ابوالاسود می‌گوید: دخلت علی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فوجدت فی یدیه رقعة، فقلت: ما هذه یا امیرالمؤمنین؟ فقال انی تأملت کلام العرب فوجدته قد فسد بمخالطة هذه الحمراء یعنی الاعاجم. فاردت ان اضع شیئاً یرجعون الیه، و یعتمدون علیہ ثم اللی الی الرقعة و فیها مکتوب: الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأ عن المسمى، و الفعل ما انبأ به، و الحرف ما أفاد معنی. و قال لی: هذا النحو، و أضف الیه ما وقع الیک...^{۳۶}

مؤلف الزینة فی الکلمات الاسلامیه^{۳۷} همین مطلب را با اختلاف اندکی نقل می‌کند.

۳. نشأت علم نحو را به عمر بن الخطاب نسبت داده است و می‌نویسد: قدم اعرابی فی خلافة امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب فقال: من یقرئنی شیئاً مما انزل علی محمد (ص) فأقرأه رجل سورة «برائة» فقال: ان الله برئ من المشرکین و رسوله بالجرّ. فقال الاعرابی: او قد برئ

الله من رسوله؟ فأنا ابرئ منه فبلغ ذلك عمر مقالة الاعرابی فدعاه، فقال یا اعرابی اتبرأ من رسول الله (ص)، پس از آنکه اعرابی جریان داستان را برای عمر نقل کرد، عمر گفت: چنین نیست. گفت: چگونه است؟ آنگاه رسوله را به رفع خواند. عمر دستور داد که هرگز قرآن را جز عالمان لغت نخوانند و به ابوالاسود دستور وضع قواعد نحو را داد.^{۳۸}

۴. زیاد بن ابیه برای ابوالاسود دولی پیغام داد که: ای ابوالاسود این عجم‌ها فراوان شده‌اند و زبان عرب را تباه کرده‌اند، چه خوب است که برای آنان چیزی وضع کنی که سخن خویش را بدان استوار سازند. ابوالاسود از انجام این مأموریت خویشتن‌داری کرد. زیاد شخصی را در سر راه ابوالاسود قرار داد تا عمداً قرآن را به غلط تلاوت کند. چون آیه براءت را ناصواب خواند، ابوالاسود آن را گران دانست و فوراً نزد زیاد رفت و خواست او را انجام داد. گفت: نظرم بر آن گرفت که کار را با اعراب قرآن آغاز بکنم. پس سی مرد نزد من گسیل دار. ابوالاسود ده تن از میان ایشان برگزید و از بین آنان یک نفر از قبیله عبدالقیس را انتخاب کرد. به او گفت قرآن را در برابر خود بگذار و رنگی که برخلاف مداد قرآن است بگیر. چون دهان باز کردم یک نقطه روی حرف بگذار. چون دهان گرد آوردم، یک نقطه در کنار حرف بگذار و چون لب‌ها کج کردم، یک نقطه زیر حرف بگذار. و اگر به طور غنه تلفظ کردم، دو نقطه بگذار و بدین ترتیب از آغاز تا انجام قرآن را انجام داد و پس از آن مختصر (قواعد نحو) را که به وی نسبت دهند، وضع کرد.^{۳۹}

۵. ابوالاسود بود که به زیاد اصرار ورزید تا برای

عرب چیزی وضع نماید تا سخن خود بدان بشناسند.^{۴۰}

۶. ابوالاسود تنها مبتکر علم نحو است. ابن‌الانباری

داستان گفت‌وگوی او با دخترش را نقل می‌کند و می‌گوید

او پس از آن نحو را وضع کرد و اولین باب آن را باب

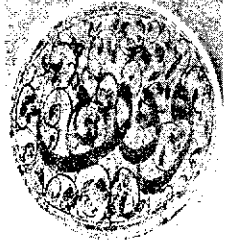
تعجب قرار داد.^{۴۱}

۷. نخستین واضع نحو عبدالرحمن بن هرمز

الاعرج بود.^{۴۲}

۸. نخستین واضع نحو نصرین عاصم است.^{۴۳}

این روایت‌های گوناگون و متناقض سبب شد تا



۳۴. برای اطلاع بیشتر به البیان و التبیین، ج ۲، ص ۲۲۱ رجوع کنید.

۳۵. نزّهة الالباء، ص ۷.

۳۶. همان، صص ۴ - ۵.

۳۷. ابوحاتم رازی، الزینة

فی الکلمات الاسلامیه،

ص ۷۲.

۳۸. نزّهة الالباء، صص

۸ - ۹.

۳۹. همان، ص ۱۲.

۴۰. همان، ص ۱۳.

۴۱. همان ۱۴.

۴۲. همان ۱۴.

۴۳. همان ۱۳.



الکتاب سیبویه است. و پس از مطالعه و دقت در این کتاب و همچنین در کتابهای بعد از آن، یک نظریه نحوی که منسوب به ابوالاسود باشد نیافتیم. استاد ابراهیم مصطفی نتیجه گیری می کند که: «کار ابوالاسود در زمینه نحو تنها نقط اعرابی و ضبط مصحف شریف بر شیوه قواعد عربی بود»^{۴۷}.

همچنین دکتر صبحی صالح در کتاب مباحث فی علوم القرآن^{۴۸} تأسیس علوم نحو را از نظر عقلی و منطقی از سوی ابوالاسود دولتی نمی پذیرد.

دانشمندان نحو بصره از این افراد، نحو را فراگرفتند و مکتب نحو بصره را تشکیل دادند و پس از یکصد سال گروهی از ایشان به تدریس نحو در کوفه پرداختند که مکتب نحو کوفه پدید آمد. البته در کنار این دو، مکتب نحوی مدینه و بغداد را نیز ذکر کرده اند^{۴۹}.

بیشتر خاورشناسان انتساب علم نحو را به ابوالاسود و یا شخص دیگری از قوم عرب، رد کرده اند و آن را ساخته یونانیان، ایرانیان یا آرامی ها می دانند. تنها اندکی از مستشرقین صحت نشأت نحو را به دست قوم عرب پذیرفته اند.

لیتمن (Enno-Littmann) در یکی از سخنرانی های خود گفت: دانشمندان اروپا در اصل علم نحو اختلاف کرده اند، بعضی از ایشان گفته اند که از یونان به سرزمین عرب وارد شد و دیگران گفته اند که همان گونه که یک درخت در خاک خود می روید، علم نحو نیز در میان اعراب پدید آمده است^{۵۰}.

فون کریمر گوید: «روایاتی که انگیزه تدوین علم نحو را به جلوگیری از فساد زبان عربی نسبت داده اند، درست نیست. نحو عربی توسط بیگانگان از قبیل آرامی ها و ایرانیان وضع گردید و علت وضع آن نیازی بود که این بیگانگان برای آموختن، خواندن و نوشتن زبان عربی درست، احساس می کرده اند. بویژه بیگانگانی که زندگی خود را وقف مطالعات علمی کرده اند»^{۵۱}.

اما آنچه که برای محققان مهم است، این است که پیدایش لحن در قرائت قرآن کریم، دولتمردان اسلامی را بر آن داشت تا برای صیانت و حفظ قرآن از این آفت مهلک چاره اندیشی کنند و چه استبعادی دارد که این کار

محققان مسلمان و خاورشناسان نسبت به صحت این روایات دچار تردید شوند. اینک به بررسی نظریات محققان و نتایج حاصل از آنها و به نقل اقوال متأخرین می پردازیم.

□ نظریه محققان معاصر عرب

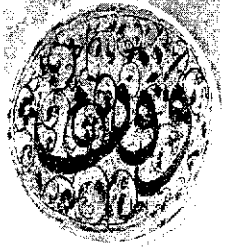
از جمله محققان معاصر عرب که درباره این موضوع اظهار نظر کرده اند احمد امین و ابراهیم مصطفی هستند و هر دو متأثر از پژوهش های خاورشناسان اند.

خلاصه نظریه احمد امین این است که وی انتساب همه تقسیمها و تعریف های نحوی را به دوران امیرالمؤمنین (ع) و ابوالاسود مردود می داند و بر این باور است که تعقل عرب در آن زمان این قبیل تقسیمات فلسفی را تحمل نمی کرد و تمام علومى که از این دوره به ما رسیده است بر اساس فطرت اعراب ساده بوده است، نه تعریفی وجود داشته و نه تقسیمى. علوم آن دوره مقداری تفسیر و احادیث بوده است که نه ترتیب داشته است و نه تبویب، چه رسد به تقسیمهای منطقی و در پایان مى گوید: بسیم دارم از این که این داستان از ساخته های شیعیان باشد که اصرار دارند هر چیزی را به علی و شیعیانش نسبت بدهند^{۴۴}.

اما وی نسبت نحو را به ابوالاسود نفی نمی کند و می گوید: لان الرواة اتفقوا علی ان ابوالاسود قام بعمل من هذا النمط و هو ابتكار شكل المصحف، و هذه خطوة اولية فی سبيل النحو تتمشى مع قانون النشوء، و يمكن ان تأتى من ابى الاسود. احمد امین برای اثبات مدعای خود می گوید: والدلیل علی انه لم يعرف رفعا ولا نصباً انه قال لكاتبه اذا رأيتنى فتحت فمى... الخ و هو تعبیر ساذج يتفق مع زمن ابى الاسود^{۴۶}. اما پاسخ نمی گوید که چرا این نمط از ابوالاسود بر می آید و از علی بر نمی آید؟!!

مرحوم ابراهیم مصطفی می گوید: «اصطلاحات و قواعد موضوعه از طرف ابوالاسود که به دستور علی (ع) به ما رسیده است با مزاج علمی آن زمان وفق نمی دهد؛ زیرا اصطلاحات نحوی در زمانهای بعد پدید آمد». وی در تأیید نظریه خود می افزاید: «همه کتابهای موجود نحوی را بررسی کردیم تا از کهن ترین دانشمندی که نظریه ای در نحو به وی نسبت داده اند، بیابیم و دیدیم که اولین کتابها

۴۴. احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۲۸۵.
 ۴۵. ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۲۸۶، ج ۲، ص ۲۸۸.
 ۴۶. همان، ص ۲۸۸.
 ۴۷. مجلة كلية الآداب، ج ۱۰، جزوه ۲، دسامبر ۱۹۴۸، ص ۷۱.
 ۴۸. همان، ص ۹۴.
 ۴۹. رك: ابنة الرواة باخبار النحاة القبطی.
 ۵۰. ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۲۹۲.
 ۵۱. كتاب تمدن اسلامی و عوامل مؤثر در آن، ترجمة مصطفى بدر، صص ۷۰-۹۰، دارالفكر العربی.



به دست ابوالاسود انجام شده باشد، «شخصیتی که از نظر اندیشه و خرد کامل ترین مردمان بود»^{۵۲}.

ابوالاسود کسی بود که با استناد به آیات قرآن کریم به تصحیح آن می پرداخت. او در فهم قرآن و عربیت ذوقی سرشار داشت و سخت تحت تأثیر روش و اسلوب قرآن قرار گرفته بود و هیچ مانع عقلی و منطقی و عادی وجود ندارد که وی اساس نخست نحو را گفته باشد و منظور از اساس نحو مصطلحات نحوی نیست، بلکه سنگ زیربنای تحول نحو در قرنهای بعد است و آن تنقیط اعرابی قرآن است که خود پایه اصلی عربیت است. به تعبیری دیگر نحو ابوالاسود در واقع تثبیت نطق عربی در قرائت قرآن بود، پس ابوالاسود می تواند اصول آن را گفته باشد. و نحو از همین نقطه ای که ابوالاسود پایه گذاشت شروع شد و در اثر گذشت سالها به شکل علمی فراگیر درآمد. داستان دستور عمر بن الخطاب به ابوالاسود از این جهت نادرست است که ابوالاسود در بصره بود و عمر در مدینه.

استاد مصطفی نظیف با نظریه مستشرقینی که نحو را محصول فکری غیرعرب دانسته اند، موافق است و می گوید: «یعقوب الرهاوی یهودی سریانی از معاصران ابوالاسود بود که نزد سوبرس سیبوخت تلمذ کرد و در فلسفه، الهیات، نحو و تاریخ استاد شد. در نحو سریانی کتابی تألیف کرد و این عمل را در بصره انجام داد»^{۵۳}.
مسأله نشأت نحو نه تنها در بین معاصران بلکه در

میان قدما نیز محل اختلاف بود. قدما نه تنها درباره مؤسس آن، بلکه در زمان آن نیز اتفاق نظر ندارند. برخی آن را به عهد حکومت عمر می رسانند و دیگران آن را به دوران خلافت امیرالمؤمنین (ع) نسبت می دهند و دسته سوم به عهد زیاد، برخی از خاورشناسان تقسیمات آن را از سوی ابوالاسود انکار کردند؛ به این دلیل که در آن زمان هنوز منطقی یونان ترجمه نشده بود و تسلسل منطقی در افکار عامه عرب رواج نیافته بود و عمر بعد از اسلام هرگز به عراق نیامد. این اشتباه را نه تنها ابن التباری، بلکه زمخشری^{۵۴} نیز نقل کرده است.

اما سخن مستشرقین پایه و اساس درستی ندارد و ادعایی بیش نیست. این سخن تنها فرضیه ای است که شواهد و ادله گوناگون آن را رد می کند، از جمله این که پدیده اعراب در برخی از زبانهای سامی مانند زبان آرامی و عبری موجود بوده که به مرور زمان پاره ای از ویژگیهای آن از میان رفته و بعضی دیگر باقی است. همچنین این رأی با توجه به نظریه ای که می گوید «نحو از دوران کهن در زبان عربی وجود داشته است ولی رفته رفته از میان رفت و بعد دوباره نشأت یافت» رد می شود؛ زیرا در این صورت نمی تواند کالای خارجی باشد. اما گفتار احمد امین در این مورد مانند دیگر سخنان او درباره شیعه است. برای بررسی نقش شیعه در این باره بهتر است به کتاب ارزنده تأسیس الشیعه مرحوم آیت الله صدر رجوع شود.

۵۲. بعیة الوعاة سیوطی، ص ۲۷۴.
۵۳. مجله المجمع اللغوی، ج ۷، ص ۲۴۸.
۵۴. تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۱۹۱.

